



تحلیل عناصر داستانی در رمان نارنجۀ اثر جوخۀ الحارثی

(مورد بررسی: شخصیت، زمان و مکان و پیرنگ)

سارا سلطانی علایی^{۱*}

۱- کارشناسی ارشد رشته ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد، استان خراسان رضوی، ایران.

sakine.slt24@gmail.com

چکیده

رمان «نارنجۀ» یکی از آثار ادبی «جوخۀ الحارثی» نویسنده عمانی است. این رمان دربردارنده سرگذشت انسان هایی است که در گذشته و حال خود مانده اند و نمی دانند برای آینده ای بهتر می بایست به آموخته های کدام دوره عمل کنند. نویسنده در تلاش است با خلق آثار داستانی ظرفیت های تاریخی، ادبی، فرهنگی و اجتماعی کشور خود را به جهانیان معرفی کند. موفقیت حارثی در نگارش رمان های مختلف باعث شده آثار وی از زاویه های مختلف مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد تا رمز موفقیت وی آشکار شود. یکی از ابزارهایی که می تواند عوامل موفقیت ساختار متن ادبی را مشخص کند، تحلیل ساختاری اثر است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر تحلیل عناصر داستان، به تحلیل ساختاری رمان مذکور پرداخته و قالب داستان، عناصر اثرگذار و مشخصات فنی آن را مورد بررسی قرار داده است. نتایج حاصل از بررسی این رمان نشان می دهد که نویسنده با کاربرد دقیق و مناسب عناصر داستانی ساختاری منسجم و زبانی نو در تاریخ رمان نویسی ادبیات عربی خلق کرده و با شیوه های مختلف شخصیت پردازی توانسته از شخصیت های متعدد مناسب با موضوع داستان بهره گیرد. پیرنگ این داستان نوین بوده و برخلاف داستان های کلاسیک از یک خط سیر داستانی تبعیت نکرده بلکه با ایجاد خرده پیرنگ ها در ذیل پیرنگ اصلی، رمانی نوین خلق کرده است. علاوه بر این، شخصیت ها در رمان «نارنجۀ» به صورت عمیق و چند بعدی طراحی شده اند، به طوری که هر یک از آن ها نمایانگر جنبه های مختلفی از جامعه عمانی و چالش های انسانی هستند. زمان در این رمان به صورت غیرخطی و با استفاده از تکنیک های مختلف روایت می شود که به خواننده این امکان را می دهد تا به درک بهتری از تحولات شخصیت ها و تأثیرات زمان بر آن ها دست یابد. مکان نیز به عنوان یک عنصر کلیدی در شکل گیری داستان عمل می کند و فضاسازی های دقیق حارثی، خواننده را به دنیای واقعی و فرهنگی عمان نزدیک می کند. این رمان نه تنها به بررسی چالش های فردی و اجتماعی می پردازد، بلکه به تحلیلی عمیق از هویت و فرهنگ عمانی نیز می انجامد. در نهایت، این پژوهش به درک بهتر از ساختار و عناصر داستانی در رمان «نارنجۀ» کمک می کند و نشان می دهد که چگونه این عناصر به خلق یک اثر ادبی موفق و تأثیرگذار منجر می شوند.

کلمات کلیدی: ادبیات معاصر عرب، رمان، عناصر داستانی، «جوخۀ الحارثی»، «نارنجۀ».



مقدمه

قصه، تاریخچه‌ای بسیار قدیمی دارد و نمی‌توان به طور دقیق، جایگاه نخستین قصه‌های تاریخ بشری را تعیین کرد. قصه‌پردازی یکی از ویژگی‌های اساسی فرهنگ ملت‌هاست و نمی‌توان ملتی را یافت که در میراث تاریخی آن قصه جایی نداشته باشد. بررسی شکل مجمله انسان نئاندرتال نشان می‌دهد که او نیز به داستان گوش می‌داده است. شنونده اولیه، آدمی بوده ژولیده موی، که خسته و کوفته و پس از مبارزه با ماموت‌ها یا کرگدن‌های پشمالو در کنار آتش می‌نشسته و چرت زنان به داستان گوش فرا می‌داده و تنها چیزی که او را بیدار نگاه می‌داشته "انتظار" داستان بوده است: بعد چه خواهد شد؟ (فوستر، ۱۳۶۹: ۳۲)

عرب‌ها و مسلمانان علاوه بر اینکه از قریحه‌ی شاعری بالایی برخوردار بودند در قصه‌گویی هم ید طولایی داشتند. در ادبیات قدیم عرب، اشکال و اسوب‌های قصه متنوع و متعدد بود و بسیاری از عناصر قصه در برخی علوم راه یافت؛ مخصوصاً در تاریخ، سیاست و نیز سفرنامه‌ها و سرگذشت‌نامه‌ها. معادل اصطلاح داستان به معنای امروزی آن در ادبیات معاصر عربی، «القصة الفنية» یا «القصص الفنية» و معادل اصطلاح قصه‌ی سنتی در ادبیات معاصر ادبی همان «القصة» آمده است. (تقی زاده، ۱۳۹۸: ۲) می‌توانیم بگوییم که داستان در مفهوم عام (ادبیات داستانی) کاری هنری است و داستان‌نویس فکر، اندیشه، احساس و تخیل خود را درباره زندگی و پیرامون خود در قالب مجموعه‌ای حوادث، قهرمانان، افکار و صحنه‌ها که با اسلوب گفتگو یا اسلوب توصیف روایت می‌شود بازآفرینی می‌کند. قصه تاریخچه‌ای بسیار کهن دارد اما داستان به شکل نوین آن محصول جدید غرب است و در ادبیات معاصر عربی از زمان حمله ناپلئون بناپارت به مصر در سال ۱۷۹۸ میلادی گسترش یافت. (همان) رمان، جنس ادبی برجسته‌ای است که بر پایه داستان استوار می‌باشد و به طور عمده و مستقیم از واقعیت و بازتاب آن بر اساس شرایط مختلف زمانی حکایت می‌کند و وقتی این هنر، به تقلید واقعیت متکی است تعاریف این هنر، به سوی وابستگی‌اش به واقعیت و تعبیرش از زندگی سرازیر می‌شود. در تعریف رمان گفته‌اند: رمان تفسیر واقعیت و یا نیم‌نگاهی به زندگی است. رمان موضع‌گیری نسبت به انسان‌هاست. رمان پردازش هنرمندانه مسائل روزمره انسان به شکلی نثرگونه و روان است. (دقاق، ۱۳۹۳: ۳۳۷)

با توجه به ساختارمند بودن داستان، هیچ اثر داستانی را نمی‌توان فاقد عناصر و اجزای سازنده تصور کرد. چرا که نویسنده با استفاده از عناصر داستانی و سبک نویسندگی به دنبال ساماندهی داستان بر اساس اندیشه‌های ادبی است که در ذهن خود دارد. امروزه در بررسی آثار داستانی با دو نوع تحلیل مواجه هستیم: ۱- تحلیل ساختاری ۲- تحلیل محتوایی. در تحلیل ساختاری به تحلیل سبک، زبان، گفتمان، درون مایه، شخصیت، گفت و گو، لحن، زاویه دید، فضا، صحنه، زمان و مکان، پیرنگ و موضوع پرداخته می‌شود و این موارد باعث به وجود آوردن عناصر داستانی می‌شوند. اما در تحلیل محتوایی به اندیشه و افکار نویسنده که باعث ایجاد یک اثر ادبی شده است پرداخته می‌شود. (میرصادقی، ۱۳۹۸: ۳۰)

جوخه الحارثی نویسنده معاصر اهل عمان که آثار درخشانی در زمینه شعر و نثر به خصوص داستان دارد، عمده شهرت او به خاطر آثار روایی او به خصوص دو رمان "سيدات القمر" و "نارنج" است که برنده جایزه جهانی شدند. او به سادگی متن علاقه دارد و در آثارش بیشتر به مسائل اجتماعی، سیاسی، سنت، عقاید و آداب و رسوم کشورش می‌پردازد. نکته قابل توجه دیگر در رمان‌های او توجه ویژه‌ی نویسنده به جایگاه زن است. او با قرار دادن زنان در نقش‌های اصلی داستان‌ها توانسته زنان عمانی را قهرمانان زمانه خود نشان بدهد. یکی از رمان‌های او که رویکرد اجتماعی دارد و کشور عمان را در گذشته و امروز به تصویر می‌کشد رمان "نارنج" است. جوخه در "نارنج" تحولات کشور عمان را از پایان جنگ جهانی اول تا اواخر دهه ۱۹۹۰ بیان می‌کند. او در این رمان روایتگر سرگذشت نسلی است که در گردباد سنت و تجدد گرفتار شده است.



در این پژوهش الحارثی به بررسی سبک نویسنده و انسجام ساختاری آثار داستانی الحارثی به عنوان یک نویسنده برنده جایزه بوکر من عربی پرداخته و در مسیر بررسی نقش و تاثیر شاخصه‌های ساختاری و سبکی رمان «نارنج» به دو سوال ذیل پاسخ داده می‌شود:

۱. «الحارثی» تا چه اندازه در استفاده از عناصر داستانی به منظور ایجاد ساختار روایی منسجم و همسو با محتوا موفق بوده است؟

۲. شیوه‌ی شخصیت‌پردازی در رمان «نارنج» به چه صورت می‌باشد؟

پیشینه پژوهش

۱. فاطمه پیمان در پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد «تحلیل عناصر داستان "بین القصرین" نجیب محفوظ» (۱۳۹۰) به بررسی عناصر داستانی در رمان بین القصرین پرداخته و به این نتیجه رسیده است که محفوظ با ایجاد مجموعه‌ای مرتبط از عناصر داستان توانسته است اثری شایسته و در خور موضوع این رمان که نقد طبقات اجتماعی مصر است ارائه دهد.

۲. بناساز در پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد «بررسی عناصر داستان در رمان زنبغة الغور از امین ریحانی» (۱۳۹۴)، به بررسی عناصر داستانی رمان مذکور پرداخته است. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد الریحانی توجه ویژه‌ای به دو عنصر شخصیت و مکان داشته است و این دو عنصر مهم‌ترین عناصر این رمان به شمار می‌روند.

۳. شهاخت ده سرخ در پایان‌نامه کارشناسی ارشد کاربست شیوه جریان سیال ذهن در رمان سیدات القمر اثر جوخه الحارثی (۱۳۹۹) ضمن بررسی شگردهای جریان سیال ذهن، شیوه‌های روایی به کار رفته در این داستان را شناسایی کرده است. نویسنده به دنبال استفاده از شیوه‌های جریان سیال ذهن جهت نمایاندن روند ذهنی شخصیت‌های داستانی و بیان تقابل و تضاد میان دنیای بیرونی و درونی آنان است.

۴. دهقانی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد «نقد اجتماعی و فرهنگی رمان سیدات القمر اثر جوخه الحارثی» (۱۴۰۰) این رمان را مورد نقد اجتماعی و فرهنگی قرار داده و به این نتیجه رسیده که الحارثی مسائل اجتماعی درون جامعه خود را بر مبنای پیروزی رئالیسم و بازتاب برده داری منعکس کرده است.

۵. جمالی و همکاران در مقاله واکاوی مفاهیم تربیتی فمینیسم در رمان سیدات القمر اثر جوخه الحارثی (۱۴۰۱) به این نتیجه رسیده‌اند که بازنمایی مفاهیم تربیتی از سوی نویسنده در جهت گسترش اندیشه‌ی فمینیستی است و نوعی جنبش اعتراضی به نظام اجتماعی عمان است.

۶. الداوودی و همکاران در مقاله بنیة الزمن فی رواية سیدات القمر لجوخة الحارثی (۲۰۱۹م) به این نتیجه رسیده‌اند که نویسنده رمان با استفاده از زمان توانسته است مخاطب را به عقب برگرداند و احساسات و حالت‌های روانی و اتفاقات گذشته را به مخاطب القا کند.

در زمینه تحلیل عناصر رمان چه در ادب عربی و چه فارسی پژوهش‌هایی صورت گرفته است اما تاکنون پژوهشی یافت نشده که به تحلیل عناصر داستانی در رمان نارنج جوخه الحارثی پرداخته باشد. پژوهش‌های صورت گرفته در مورد جوخه الحارثی بیشتر به رمان "سیدات القمر" وی اختصاص دارد.



مبانی نظری پژوهش

ساختار روایی

هر داستانی دارای عناصر داستان تشکیل دهنده‌ای است و با هماهنگی بین این عناصر داستان است که یک داستان با خصوصیات جهانی شکل می‌گیرد.

داستان در مقایسه با اشکال هنری دیگر، با واقعیت ساختار وجودی انسان تناسب و ارتباط بیشتری دارد. انگیزه حقیقت‌جویی در وجود انسان باعث می‌شود داستان بیش از هر اثر هنری دیگر در او تاثیر بگذارد. داستان اجزا و عناصری دارد که در قالب خاصی ریخته می‌شوند تا به‌طور منظم و هم‌آهنگ و در راستای تامین هدفی فکری حرکت کنند. بنابراین ایجاد داستانی با ویژگی‌های خوب نیازمند ساختاری منسجم همراه با موضوعی هدفمند است. (سلطانی، ۱۳۸۷: ۱۱۱)

هر داستان در عین انسجام و یکپارچگی موضوعی، دارای اجزا و عناصری است که موفقیت داستان به نحوه چینش این عناصر بستگی دارد. عمل داستانی تنها زمانی قوام می‌یابد که ابزاری که به آن عناصر می‌گویند، در آن فراهم باشد. مهم‌ترین آن عناصر، حوادث و شخصیت است. (بناساز، ۱۳۹۴: ۵) داستان نویسی مدرن، قبل از آنکه بر اساس حادثه پردازی و اتفاق محوری باشد، برآیندی است از چگونگی کنش‌ها و واکنش‌هایی که از عناصر تشکیل دهنده‌ی آن به وجود می‌آید. وجود عناصر داستان اگرچه امری ناگزیر است، چگونگی پردازش آنها به عواملی چون توانایی، نگرش و گرایش‌های نویسنده بستگی دارد و مراتب مهارت یا ناتوانی نویسندگان بیش از هر جایی دیگر در نحوه‌ی ارائه‌ی عناصر داستان آشکار می‌شود. تا جایی که از توجه و تاکید نویسنده بر عنصر یا عناصری از داستان می‌توان به مقصود او پی برد.

با توجه به توضیحات فوق این نتیجه حاصل می‌گردد که ساختار روایی از شاخصه‌ها و بخش‌های جزئی‌تری به وجود آمده است که در ادامه به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود:

۱- موضوع: موضوع داستان مفهومی است که داستان درباره‌ی آن نوشته می‌شود. موضوع را نویسنده در پیرنگ (طرح) نمایان کرده و خواننده با خواندن داستان به آن پی می‌برد. موضوع به لحاظ ساختاری مانند پیکری است که اندام‌ها و رویدادهای داستان مستقیم یا غیرمستقیم به آن مربوط می‌شوند.

۲- درونمایه: هرگاه از داستان نام برده می‌شود، اولین تفکر خواننده به اندیشه و محتوای حاکم بر داستان معطوف می‌شود. این نوع تفکر و توجه از سوی خواننده برای یک کتاب داستان بسیار طبیعی و ناگزیر می‌باشد. درون‌مایه داستان همان معنا و مفهوم حاکم بر داستان است که به خواننده در شناخت ژرف و کامل جریانات و اتفاقات داستان و یا درک شخصیت‌های داستان کمک می‌کند

۳- شخصیت: یا کاراکتر اشخاصی هستند که نویسنده در داستان‌هایش خلق می‌کند؛ باید به صورتی باشد که این شخصیت‌ها خلق شده باشند که مثل افراد واقعی جلوه کنند؛ به این نحوه‌ی خلق شخصیت‌ها، شخصیت پردازی گویند. (شولتز، ۱۳۹۴: ۸۱)

۴- زاویه دید: هر داستان به طریقی روایت می‌شود و حتی ممکن است در یک داستان از چند زاویه دید مختلف روایت استفاده شود. زاویه دید، نمایش دهنده‌ی شیوه‌ای است که نویسنده با کمک آن داستان خود را به خواننده ارائه می‌دهد. در واقع زاویه دید، شیوه‌ی روایتی است که نویسنده به کمک آن موضوع خود را نقل یا مطرح می‌کند.



۵- گفتگو: گفتگو در حکم عمل داستانی است. چرا که چیزی در آن اتفاق می‌افتد، چیزی که بر اثر صحبت کردن دو نفر با هم رخ می‌دهد. به همین دلیل می‌توان گفت: «گفت و گو حالت ایستایی ندارد و همین پویایی گفت و گو به داستان تحرک و طراوت می‌بخشد.» (۸۹: ۱۹۹۹، Cuddon) بنابراین می‌توان گفت: «گفت و گو به معنای مکالمه و سخن گفتن با هم و رد و بدل کردن عقاید و افکار است و در شعر، داستان و نمایشنامه به کار برده می‌شود.» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۶۸)

۶- زمان و مکان: بی شک عنصر زمان در داستان نقشی حیاتی ایفا می‌کند؛ بدون آن، حوادث و کنش‌های داستانی رخ نمی‌دهند، شخصیت‌ها خلق نمی‌شوند، کشمکش‌ها بوجود نمی‌آیند، و گره‌های داستانی منعقد نمی‌شوند. هر داستانی در جایی اتفاق می‌افتد. شخصیت‌های داستانی در مکان‌هایی رفت‌وآمد دارند، در فضاهایی با شخصیت‌های روبه‌رویشان صحبت می‌کنند و در واقع مکان و موقعیت جغرافیایی داستان مسئله‌ای است که باید درباره‌اش فکر شود.

۷- پیرنگ: پیرنگ، طرح یا پلات، چارچوب هر داستان است با تکیه بر روابط علی و معلولی. در طرح، خطوط اصلی داستان به گونه‌ای مرتبط و فشرده و بر اساس منطق سببیت روایت می‌شوند. توجه به این نکته که طرح و خلاصه‌ی داستان با هم فرق دارند، ضروری است. (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۱۰۶)

آشنایی با جوخه الحارثی

جوخه الحارثی در سال ۱۹۷۸ در عمان زاده شد. او موفق به دریافت مدرک ادبیات کلاسیک از دانشگاه ادینبورگ اسکاتلند شد و به عنوان استاد ادبیات دانشگاه سلطان قابوس به تدریس مشغول شد. پدر بزرگش شاعر بوده و عمویش آثار مختلفی در شعر و نثر دارد. (طبوش، ۲۰۲۰: ۷۸) در مصاحبه خود با یکی از مجلات عربی به نام «صدی» در مورد نگرش ادبی خویش به جهان اطراف چنین گفته است:

«من به تحولات و دگرگونی‌ها می‌اندیشم و به موضوع روابط انسانی و پیچیدگی‌هایش چه در داخل خانواده و چه در جامعه علاقه مند هستم، تامل در چندین نسل از جامعه به من این فرصت را می‌دهد تا عمیق‌تر به مطالعه و در هم تنیدگی و پیچیدگی روابط بپردازم. وقتی به جامعه‌ای مثل جامعه‌ی عمان در قرن هجدهم، نوزدهم و اوایل قرن بیستم فکر می‌کنم، متوجه می‌شوم که زندگی در این قرن‌ها بسیار یکسان بوده است البته تغییراتی رخ می‌دهد، اما بسیار آهسته. من نسل‌ها را می‌بینم که یکی پس از دیگری زندگی یکسانی دارند، سنت‌های یکسانی دارند، آداب و رسوم یکسانی دارند، ناگهان نفت در عمان کشف می‌شود و مرحله‌ی جدیدی از تاریخ آغاز می‌شود. خود عمانی‌ها با تغییرات عظیمی رو به رو هستند که به تدریج در طول قرن‌ها برای مردم دیگر کشورها رخ داده است و در عمان طی چندسال اتفاق می‌افتد.» (حنینه، ۲۰۲۱: ۷)

در مورد آثار ادبی وی می‌توان گفت او پیش از شروع به نگارش رمان، سه مجموعه داستانی ویژه کودکان نوشت و پس از جلب توجه مخاطبان عربی به این داستان‌ها، مترجمان مختلف کتاب‌هایش را به زبان‌های انگلیسی، کره‌ای، آلمانی، ایتالیایی، و صربی ترجمه کردند. حارثی توانست با نگارش رمان «سيدات القمر» به اولین نویسنده‌ی زنی تبدیل شود که جایزه بوکر را از آن خود می‌کند.



خلاصه رمان «نارنج»

جوخه الحارثی در سومین رمان خود به نام «نارنج» داستان «زهور» را می‌نویسد، دختری که کشورش را ترک می‌کند تا تحصیلاتش را در لندن به پایان برساند و در آنجا با دنیای جدید و زندگی متفاوت آشنا می‌شود، اماغم و اندوه در روزهای او رخنه می‌کند. او در کشوری بیگانه، خاطرات زندگی مادر بزرگ و رویاهایی که داشت ولی هرگز برآورده نشدند، مثل داشتن یک زمین کشاورزی که مال خودش باشد تا بتواند در آن درختانی را بکارد، التماس‌های نزدیک مرگش به زهور، مبنی بر اینکه کنارش بماند و او را تنها نگذارد را به یاد می‌آورد. این یادآوری خاطرات در دلش احساسات دردآلودی را باقی می‌گذارد که نمی‌تواند تسکین دهد. غرق شدن در خاطرات مادر بزرگ، باعث افسردگی زهور و در ادامه مراجعه او به روانشناس می‌شود؛ سابقه‌ی افسردگی مادر زهور باعث شده بود که او در ابتدا در برابر مراجعه به روانشناس مقاومت کند.

این رمان دو خط زمانی متفاوت را دنبال می‌کند: اولی مربوط به زمانی است که زهور در لندن با دوستانش آشنا می‌شود؛ یک طرف، سرور و کحل دو خواهر پاکستانی قرار دارند که از خانواده‌ای اصیل و ثروتمند هستند، و طرف دیگر، عمران جوان فقیر کشاورزی است که کحل عاشق او می‌شود. این افراد دارای تمایزات فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی زیادی هستند اما به مرور زمان، به یکدیگر کمک می‌کنند تا در کشوری دور از محل تولد خود، زندگی خوبی را سپری کنند. با خروج سرور از جمع آنان، زهور، کحل و عمران یک مثلث را تشکیل می‌دهند که تلاش می‌کنند با خاطره‌گویی، عشق و تحصیل، سختی‌های زندگی در غربت را به دست فراموشی بسپارند. خط زمانی دوم، برگشت به گذشته و بیان خاطرات و سرگذشت زندگی مادر بزرگ زهور در عمان است.

در صفحات پایانی رمان، خواننده با تصویری آرمانی از بنت عامر مواجه می‌شود؛ دختری با گیسوان بلند، چهره‌ای زیبا و درخشان و چشمانی که برق می‌زند. او در آغوش گرم خانواده‌اش زندگی آرامی دارد و همه‌ی امکانات برایش فراهم است. وقتی سوار بر اسب در حال سواری است برادرش مراقب اوست و به دنبال او می‌رود. پس از بازگشت به خانه، مادرش او را در قنات شسته و گردنبندی از گل یاس را به گردن او می‌آویزد. این آخرین صحنه از تصویری است که الحارثی از جهان آرمانی مادر بزرگ ترسیم می‌کند.

تحلیل عناصر داستانی رمان «نارنج»

با توجه به گستردگی عناصر سازنده ساختار داستانی در این جستار به بررسی سه عنصر شخصیت، زمان و مکان و پیرنگ پرداخته می‌شود. دلیل اهتمام به این سه عنصر را می‌توان در اتفاق نظر نظریه پردازان ادبیات به منظور شناخت عناصر مذکور در اهمیت آن‌ها به عنوان بنای اصلی داستان اشاره کرد.

شخصیت

رمان «نارنج» از شخصیت‌های زیادی تشکیل شده که نویسنده هر کدام را در موقعیت و موضوعی به کار برده و به هریک نقشی روایت‌شناسانه داده است. شخصیت‌های این داستان عبارتند از زهور، بنت عامر، سرور، کحل، عمران، ثریا، سلمان، منصور، کریستین، شیخه، زن کولی، سمیه، رایه، ریا، توماس و همسرش، کمک راننده و کافه. با توجه به تعداد بالای این شخصیت‌ها شاهد شخصیت‌های اصلی و ثانویه و تقسیم بندی‌های دیگر آن می‌باشیم.



شخصیت‌های اصلی و ثانویه در رمان «نارنجۀ»

۱- شخصیت‌های اصلی

زهور

زهور دانشجویی است که برای کسب علم از سرزمین مادری خود خارج شده و به اروپا (لندن) رفته است تا بتواند رشته مورد علاقه خود را فراگیرد و سپس به کشور خود باز گردد. اما در قسمتی از این مهاجرت تحصیلی، یاد مادر بزرگ، زندگی گذشته و خاطراتش افتاده و آن را در قالب داستان بیان می‌کند. این شخصیت و بنت عامر از اساسی‌ترین شخصیت‌های رمان «نارنجۀ» بوده و اکثر حوادث داستان حول محور این دو شخصیت می‌چرخد و آنها نقش‌های اصلی و اولیه داستان را بازی می‌کنند. با توجه به اینکه زهور راوی داستان بوده و نمی‌تواند خود را توصیف کند، اما در موقعیت‌هایی شاهد توصیف ویژگی‌های روانی و شخصیتی او هستیم که او را دختری صبور، مورد اعتماد و با متانت معرفی کرده که دوستان او در زمان نیاز، به او مراجعه کرده و مشکلات خودشان را با او در میان می‌گذارند. مثلاً زمانی که سرور از تصمیم خواهرش (کحل) عاجز شده، نزد زهور آمده و با او در این مورد صحبت می‌کند:

«شعرا الأسود الطویل منشور علی کتفی وهی تنشج: «تصوری یا زهور، تصویری أختی، أختی أنا تتزوج هذا الفلاح» (الحارثی، ۲۰۱۶: ۶) ترجمه: «موهای سیاه و بلندش بر شانه‌های من ریخته بود و به آرامی گریه می‌کرد: «زهور جان تصور کن که خواهر من، خواهر من با این کشاورز ازدواج کند.» (

همچنین کحل برای درد دل کردن و شکایت از سخت‌گیری‌های خواهرش به او مراجعه کرده و با او صحبت می‌کند: «وبکت فجأة، أخذ جسدها يرتعش فوضعت یدی حول کتفها: لا تبکی یا کحل، هذا اختیارک وأنت کفاء للاختیار.» (همان: ۳۴)

ترجمه: «(کحل ناگهان گریه کرد. بدنش شروع به لرزیدن کرد. دستم را دور شانه اش انداختم و گفتم: گریه نکن کحل جان! این انتخاب توست و تو حق انتخاب داری.»)

از مقاطع بالا معلوم می‌شود که شخصیت‌های دیگر داستان، زهور را شخصی رازدار و معتمد دانسته‌اند. زهور از زندگی خود راضی بوده، او در خانواده‌ای پنج نفره زندگی کرده است. بنت عامر مادر بزرگ واقعی زهور نبوده و ثریا و سلمان در گذشته‌های دور بنت عامر را به خانه خود آورده بودند تا هم پناهی برای وی باشد و هم اینکه وی از کودکان‌شان مراقبت کند و به امور خانه داری بپردازد و کمکی برای ثریا که سنش کم بوده، باشد.

در قسمت‌هایی از داستان، زهور بدلیل فرو رفتن در افکار و خاطرات مادر بزرگش به افسردگی مبتلا شده و در این زمان از حالت‌های درونی خود سخن می‌گوید که از افسردگی هراس داشته و معتقد است او افسرده نیست: «کان أول ما قلته للمرشد النفسی فی الغرفة البیضاء والنافذة الممطرة: «أنا لست مکتئبة.»» (همان: ۵۷).

ترجمه: اولین چیزی که در آن اتاق سفید با پنجره‌ی باران خورده به مشاور روانشناس گفتم این عبارت بود: «من افسرده نیستم!» در جایی از رمان، نویسنده زهور را به گونه‌ای توصیف می‌کند که نشان می‌دهد او در کودکی دختری بازیگوش، باهوش و اجتماعی بوده است.



بنت عامر

بنت عامر پیرزنی عمانی است که داستان کودکی وی در این رمان بیان شده است و نویسنده در موقعیت‌های گوناگون از حوادث مختلفی که در هشتاد سال زندگی وی بیان شده، استفاده کرده و این شخصیت را نماد انسان‌های سنتی عمان به نمایش می‌گذارد. بنت عامر همیشه آرزو داشت باغی برای خود داشته و از محصولات آن استفاده کرده و در آن قدم بزند، اما هیچ‌گاه به این خواسته اش نرسید. «کانت تتمنی أن تملك أرضاً ولو صغيرة، بها نخلات ولو خمس وبها شجيرات ليمون وفيهاى وموز ونارنج، تزرعها بنفسها وتسقيها وتعتنى بها، وتأكل منها، وتستريح فى ظلها.» (الحارثي، ۲۰۱۶: ۶)

ترجمه: «(آرزو داشت، که زمینی هرچند کوچک داشته باشد و در آن با دست خود، ولو پنج نفر نخل و درختان لیمو و نارنج و پاپایا و موز بکار و آنها را آبیاری و نگهداری کند و از میوه ی آنها بخورد و در سایه سارشان استراحت کند.»)

در این مقطع از رمان، نویسنده اطلاعاتی در مورد این آرزوی بنت عامر در اختیار خواننده می‌گذارد که او دوست داشت باغی از خود می‌داشت، اما در ادامه از عدم موفقیت او و محقق نشدن رویایش گفته که مادر بزرگ زهور همانند محقق نشدن سایر رویاهایش، نتوانسته این رویا را محقق کند: «ظلت تحلم بالحقل الصغير تفلحه وتعيش من ريعه حتى ماتت لم يتحقق حلمها قط.» (همان: ۷)

ترجمه: «در آرزوی مزرعه ای کوچک بود که آن را بکار و از محصول آن بخورد؛ تا مرد. آرزویش هیچگاه برآورده نشد.»

او در کودکی توسط پدرش از خانواده طرد شد و سختی‌های زیادی را در زندگی متحمل شد. این انزوا باعث شد در بزرگسالی سختی‌هایی را متحمل شده و با سرخوردگی به زندگی اش ادامه بدهد و تا زمانی که با خانواده سلیمان و سپس منصور آشنا نشده بود، حسرت داشتن یک خانواده، حامی و کانون گرم را داشته باشد. اما زمانی که سلیمان و ثریا او را به خانه خود آوردند، توانست احساس متفاوتی نسبت به گذشته و چیرستی خانواده داشته باشد.

اولین تصویر از این شخصیت در آخرین روزهای عمر او بوده است: «أفتح عيني فجأة فأرى أصابعها. أراها إصبعًا إصبعًا، ممتلئة ومتجعدة بأظافر خشنة بخاتم وحيد من الفضة، وإبهام تنتهي بظفر صلب أسود، فقد احتفظت بأثار جرح بليغ كاد يقطعها لم أكن أرى الظفر الغريب غريبًا، كانت تطلب منى تقليمه، لكن أضخم قلامه أظافر تعجز عنه» (همان: ۲)

ترجمه: (ناگهان چشمانم را باز می‌کنم و انگشتان او را می‌بینم او را انگشت انگشت می‌بینم؛ پُر و چروکیده با ناخن‌هایی زمخت و زبر با تنها انگشت نقره ای و با انگشت شستی که به ناخنی زمخت و سیاه ختم می‌شود، انگشتی که نشانه های زخمی عمیق را با خود دارد؛ زخمی که نزدیک بود آن انگشت را ببرد. ناخن عجیب را عجیب و غریب نمی‌دیدم. از من می‌خواست که آن را کوتاه کنم ولی بزرگترین ناخن گیر هم از کوتاه کردن آن عاجز بود.

با توجه به این قسمت از داستان، که اولین حضور بنت عامر در رمان بوده و شاهد توصیف ویژگی‌های ظاهری وی توسط زهور می‌باشیم، می‌توان به ناتوانی، فرتوت بودن و سالخورده‌گی وی پی برد. همانطور که پیشتر ذکر شد، نویسنده در مورد اتفاقات یا رویدادهای مختلف زندگی این شخصیت از دوران کودکی او گرفته تا سالخورده‌گی اش، اطلاعاتی در اختیار خواننده گذاشته است.



سرور

سرور دانشجوی پاکستانی تباری است که در انگلیس مشغول ادامه تحصیل بوده و خواهری به نام کحل دارد که هر دو در یکی از دانشگاه‌های انگلیس در حال تحصیل‌اند. سرور با اینکه سه سال از کحل کوچکتر است اما از تفکرات منطقی‌تر و دیدی عقلانی نسبت به خواهرش برخوردار است. او از یک خانواده‌ی ثروتمند و مشهور پاکستانی بوده و مادرش بازیگر تئاتر و پدرش بانکدار است.

سرور دختری زیبا با موهای بلند و ناخن‌های کشیده است که زیبایی‌اش به مادرش رفته و از خواهرش کحل زیباتر است. زمانی که در اروپا به سر می‌برد و دسترسی به خانواده‌اش ندارد، شخصیت زهور را فرد مورد اعتماد و دانایی دیده است که با او در مورد مشکلات خود به ویژه کحل صحبت کرده و از او می‌خواهد راه حلی برای رهایی کحل از این رابطه بیان کند و با او صحبت کند: «جاءت سرور إلیّ: «تقول إنهما خلّقا لبعضهما یا زهور، لا أحد یخلق لأحد، ولا یخلق خاصّة فلاح أُمی من طبقّة معدّمه لأُمیرة بیضاء وراقیة، لكنها ترید جعل زواجها دائماً، سیموت أبی کمدًا إن علم بهذا»» (همان: ۲۲)

ترجمه: سرور نزد من آمد و گفت: زهور جان، کحل فکر می‌کند که آنها برای یکدیگر آفریده شده‌اند. اما کسی برای دیگری آفریده نمی‌شود، به ویژه یک کشاورز بیسواد از یک طبقه‌ی بینوا برای یک پرنسس زیبا و مرقه خلق نمی‌شود. اومی خواهد ازدواجش را دائمی کند. پدرم اگر بفهمد، دق مرگ خواهد شد.

زهور با سخنان خود، اظهارات سرور مبنی بر دلایل اختلاف نظر خود را بیان کرده و معتقد است این دلیل به قدری بزرگ و غیر قابل هضم است که پدرش در صورت شنیدن چنین چیزی ممکن است سخته کند و دار فانی را وداع گوید.

با توجه به شخصیت سرور، او را می‌توان خواهری دلسوز، منطقی و دغدغه‌مند معرفی کرد که همواره به فکر حفظ عقاید و ارزش‌های خانواده خود بوده و در تلاش است با حفظ همه شئون امور خود و خانواده‌اش پیش ببرد. با بزرگ شدن در خانواده‌ای اشرافی و سطح بالای جامعه پاکستان و تحمیل قوانین طبقه بورژوازی بر او، باعث شده اکنون به عنوان حامی این طبقه اجتماعی در زمان حضور یافته و از ویژگی‌هایی مانند «ملبس شدن به لباس‌های خاص و گران قیمت، زرق و برق زیاد در زندگی، عضویت در گروه‌های اجتماعی سطح بالا، رسیدن به تحصیلات عالی و استثمار افراد» (صافی، ۱۳۷۹: ۱۲۰) حمایت کرده و ملاک لایق دانستن همسر برای خواهر خود را از ملاک‌های یاد شده بداند.

شخصیت‌های ثانویه

علاوه بر شخصیت‌های اصلی، رمان نارنجه از شخصیت‌های متعدد دیگری نیز تشکیل شده است که در متن داستان حضور دارند و در شکل‌گیری حوادث داستان و پیشبرد آن به شخصیت‌های اصلی کمک می‌کنند. شخصیت‌های ثانویه رمان نارنجه عبارتند از: سلمان، ثریا، وسمیه که در ادامه به معرفی آنان می‌پردازیم:

۱- سلمان

سلمان را می‌توان یکی از مهمترین شخصیت‌های ثانویه داستان دانست که باعث کنش‌های فراوان در رمان شده و در حوادث مهم داستان حضور داشته است. اولین کنش مهم این شخصیت ازدواج او با ثریا است که این کنش خود سرمنشأ حوادث مهمی مانند ورود بنت عامر به خانه آنان و تربیت منصور (فرزند سلمان و ثریا و پدر زهور) توسط او، محقق شدن بخشی از آرزوی بنت عامر و کاشت چند درخت مرکبات در حیاط خانه سلمان و آشنایی زهور با بنت عامر شد.



با مرگ برادر بنت عامر، سلمان و ثریا نزد او می‌روند و از او می‌خواهند به خانه آن‌ها برود: «فی عصر ذلک الیوم، جاء «سلمان» وامرأته «الثریا» لزیارتها کان سلمان قریبا لأمها، وقد عرض علیها بعد وفاة أخيها، أن تنتقل لتعيش فی بیته فرفضت. انقضت سنتان وقد ضعفت صحتها، هذه المره، جاء مع زوجته لأخذها.» (الحارثی، ۲۰۱۶ : ۲۶) (عصر آن روز، «سلمان» و زنش «ثریا» به دیدنش آمدند. سلمان از اقوام مادری اش بود و بعد از مرگ برادر بنت عامر به او پیشنهاد کرد تا با آنها در خانه شان زندگی کند، ولی او قبول نکرد. دو سال گذشت. در حالی که جسمش ضعیف شده بود این بار سلمان با زنش آمد تا او را ببرد.)

۲- ثریا

ثریا یکی از شخصیت‌های ثانویه است که دربردارنده‌ی برخی از رسوم گذشتگان بوده که می‌توان آن را یکی از نشانه‌های سنت در جامعه عمان در نظر گرفت. ثریا همسر سلمان و مادر بزرگ واقعی زهور بوده که با سلمان ازدواج کرده و پدر زهور (منصور) را به دنیا آورده است. اما نکته مهم در مورد این شخصیت، تحمیل دو باور سنتی بر او است:

۱. طبق متن رمان، این شخصیت در سن نه سالگی درحالیکه هنوز درحال بازی‌های بچگانه بوده و روزهایش را با عروسک سر می‌کرده بدون نظرخواهی از او مجبور به ازدواج شده است. زمانی که شوهر اولش دنیا را ترک می‌کند، در سن یازده سالگی با شخصی ۶۰ ساله ازدواج می‌کند.

۲. دومین عقیده و باوری که در مورد این شخصیت دیده می‌شود، برجستگی است که دیگران بر او زده اند و در مورد آن صحبت می‌کنند. زمانی که دو همسر او به فاصله‌ی نزدیک از دنیا می‌روند، دیگران لقب نحس و شوم را به او می‌دهند.

شاهد مثال توضیحات فوق را می‌توان در ادامه مشاهده کرد:

«وقد شاعت عنها سمعة النحس، وأن من يتزوجها يموت، فلم تتوقع الثریا أن تتزوج ثالثه زوجها الأول خطبها وهي فی التاسعة ودخل علیها وهي فی الحادية عشرة وهو فی أواخر الستين.» (همان: ۲۸) (آن زن به نحسی و بد اقبالی مشهور شده بود و اینطور سر زبان‌ها افتاده بود که هر مردی که با او ازدواج کند، می‌میرد. ثریا اصلا انتظار نداشت که برای بار سوم ازدواج کند. شوهر اولش در نه سالگی ثریا از او خواستگاری کرد و در یازده سالگی با او ازدواج کرد، این در حالی بود که شوهرش در اواخر شصت سالگی بود.)

با توجه به اینکه شخصیت ثریا حضور موقتی داخل داستان داشته و از ابتدا تا انتهای داستان شاهد حضور وی در متن و جریان داستان نمی‌باشیم، به همین دلیل نویسنده با مرگش، یکسال پس از درگذشت همسرش سلمان او را از صحنه‌ی داستان حذف می‌کند.

۳- سمیه

این شخصیت خواهر زهور و یکی از سه فرزند منصور بود که اودختری شاد بود و به موسیقی‌های عربی علاقه زیادی داشت و از و شور و نشاط بسیاری برخوردار بود. برخلاف زهور که عمان را ترک کرد و به اروپا رفت، او در عمان باقی ماند و با شخصی ازدواج کرد که از تعادل روحی و روانی برخوردار نبود و همیشه او را اذیت می‌کرد ولی هنگامی که سمیه قصد داشت از او جدا شود، با التماس و ابراز علاقه فراوان او را از این کار منصرف می‌کند. حتی سمیه به خانواده اش گفته بود که این فرد باعث ترس و نگرانی او می‌شود: «قالت لأبی وأمی: «ما أرجع معه». قال أبی: «ایش ناقدۀ علیه؟» قالت سمیه: «یخوفنی». بقیت آیاما فی بیتنا فی بقاء وقلق. ثرثرت



الجارات، لاحقتها الأسئلة الفضولية، جاء أهله للتفاوض. لم تعرض عليهم سميّة إصبعها الأصغر المكسور، طأطأت رأسها وعاشت في صراع. (همان: ۶۷ و ۶۸) به پدر و مادرم گفت: «دیگر پیش او بر نمیگردم!» پدرم گفت: «مشکلش چیه؟» سمیه گفت: «مرا می ترساند!» چند روز را در خانه ی ما در گریه و نگرانی سپری کرد. زنان همسایه شروع کردند به فضولی و کنجکاوی. خانواده ی شوهرش برای آشتی کنان آمدند. سمیه انگشت کوچکش که شکسته بود را نشان آنها نداد. سرش را به زیر انداخت و توی دلش نگه داشت.

بدلیل جنب و جوش های فراوان سمیه و شور و شوق جوانی که در وجود او نهفته بود، خواهرش لقب دینام به او داده بود؛ اما زمانی که ازدواج کرد و توسط همسر روانی اش مورد آزار و اذیت قرار گرفت دیگر هیچگاه نتوانست شور و شوق جوانی خود را باز یابد و به قول زهور دیگر خبری از آن سمیه گذشته نبود «و کانت سمیه ولیست سمیه دینام» (همان: ۶۵)

۴- کریستین

کریستین یکی دیگر از شخصیت های غیر عربی رمان است که در اروپا زندگی کرده و دوست مشترک زهور، سرور و کل می باشد. نویسنده برای اولین بار در صفحات ابتدایی داستان از او استفاده کرده و او دختری است با تفکرات امروزی که ظاهری متفاوت با سایر شخصیت های داستان داشته و از تیپ امروزی تری نسبت به آنان برخوردار است. در حالی که زهور و سرور موهایی بلند داشته اند و رسم و رسوم گذشته خود را حفظ کرده اند؛ اما کریستین موهایش را دم اسبی (به نشانه کوتاهی) بسته، پیرسینگ^۱ داشته و روی دستش تاتو دیده می شود: «وترتفع أصابعها تلقائياً لتلمس الحلق الفضی الصغير فی أنفها، فیبدو واضحاً وشم الصلیب المدقوق فی رسغها منذ كانت فی السادسة عشرة. كان شعرها شدید الشقرة ملموماً علی الدوام علی شکل ذیل الحصان» (همان: ۳۱)

(و انگشتانش ناخودآگاه بالا می رفت و به حلقه ی نقره ای کوچک آویزان از دماغش دست می زدو تاتوی صلیبی که از شانزده سالگی بر مچ دستش نقش بسته بود نمایان می شد، موهایش خیلی بلوند بود و همیشه به صورت دم اسبی بسته شده بود.)

همانطور که در این قسمت دیده می شود، نویسنده شکل ظاهری کریستین را بررسی کرده و تصویری بسیار متفاوت از شخصیت های دیگر ارائه داده است.

زمان و مکان

با توجه به جابجایی های زمانی مختلف و متعدد در رمان «نارنج» و کارآمد بودن این عنصر در بیان حوادث داستان با ایجاد خط داستانی می توان زمان را در انواع مختلف مشاهده کرد. نویسنده با ایجاد فاصله های مختلف در داستان و ایجاد گفتگو و توصیف های مختلف می تواند کنترل زمان داستانی را در اختیار گرفته و مناسب با اجزای داستان در راستای ایجاد موقعیت های روایت، هماهنگی مناسبی به وجود آورد.

در این داستان شاهد زمان طبیعی هستیم که در اینجا به بررسی زوایای آن می پردازیم.

^۱ پیرسینگ به معنای سوراخ کردن پوست نواحی متفاوت بدن؛ از جمله گوش، بینی، لب، ناف و... به منظور آویختن زیورآلات می باشد.



اولین کاربرد زمان طبیعی در این رمان جایی است که زهور (شخصیت اصلی داستان) در خوابگاه بوده و با استفاده از ویژگی‌های فصل زمستان، رسیدن این فصل را اعلام می‌کند: «سیکون الخریف قد خلّ الأشجار الضخمة المحيطة بالسكن الجامعي أصفرت وتساقطت أوراقها، عمال النظافة يكنسون الأوراق الصفراء عن الممرات» (همان: ۷)

(پاییز باید رسیده باشد. درختان بزرگ اطراف خوابگاه دانشجویی زرد شده بود و برگ‌هایشان بر زمین ریخته بود. رفتگران برگ‌های زرد را از گذرگاه‌ها جارو می‌کردند.)

نمونه‌ی دیگر استفاده از زمان طبیعی در این رمان هنگامی است که زن کولی به قتل رسیده و شخصیت زهور او را در کوچه درحالیکه در خون غلتیده است مشاهده می‌کند: «كان شفق الغروب. المغرب صاف في ذهني وليس رائحة متلاشية، مغرب صاف وقويّ وواضح كخرز ملوّن، مغرب تجمّع فيه الرجال للصلاة في المسجد، وانهمكت النساء بإعداد العشاء في البيوت، واكتشف الأطفال.» (همان: ۵۱)

(غروب آفتاب بود؛ غروب صاف در خاطرم بود و نه رایحه‌ای پراکنده؛ غروب صاف و دل‌انگیز و روشن چون دانه‌های رنگی؛ غروب که مردان برای اقامه‌ی نماز در مسجد جمع شدند و زنان به تهیه‌ی شام در خانه‌ها مشغول شدند و کودکان جنازه را پیدا کردند.) با وجود نشانه‌های مختلفی مانند غروب آفتاب، اجتماع مردان در مسجد به منظور اقامه‌ی نماز مغرب و عشا و آماده‌کردن شام توسط بانوان خانه‌دار می‌توان سرنخ‌هایی از زمان طبیعی در رمان پیدا کرد.

حارثی در کنار اهتمامی که به زمان فصل‌ها، سال و نشانه‌های گذر ایام دارد، به حوادث تاریخی و کاربرد آن‌ها در متن رمان نیز توجه داشته و توانسته است با استفاده از اینگونه حوادث، موضوعات داستانی خود را به مخاطب منتقل کند.

از آنجا که حوادث این رمان در زمان معاصر جریان دارد، پس طبیعی است که بخشی از این رویدادها در خلال جنگ‌های جهانی اتفاق افتاده باشد. مثلاً منصور پدر زهور که اندکی پس از جنگ جهانی دوم به دنیا آمده است، تصاویری از شرایط آن دوره در حوادث مربوط به او به نمایش گذاشته شده است: «وُلِدَ «صالح»، الذي أصبح «منصور»، والذي سيصبح أبي، بعيد الحرب العالمية الثانية. كانت موجة جديدة من الغلاء قد اجتاحت، البلاد، وتجددت أسراب المهاجرين إلى أصقاع الأرض بحثاً عن الرزق الشحيح.» (همان: ۴۲)

(«صالح» که بعدها «منصور» نامیده شد و در نهایت پدرم خواهد شد، پس از جنگ جهانی دوم به دنیا آمد. موجی از گرانی، زمین‌ها را در بر گرفته بود و مهاجران گروه‌گروه برای یافتن لقمه‌نانی اندک به زمین‌های دوردست گسیل شده بودند.)

گاهی برخی وقایع تاریخی که در خلال داستان آمده، و نویسنده برای تعیین زمان داستان از آن بهره برده است ممکن است اصلاً مربوط به جامعه عمان نباشد. مثل واقعه‌ی حمله‌ی صدام به کویت و تنها برای مشخص کردن زمان داستان از آن استفاده شده است: «بعد غزو صدام للكويت، اشترى أبي كميات هائلة من السلع التموينية ضاق عنها المخزن، فوضع شلالات الأرز في غرفة جدتي.» (همان: ۹۷)

(بعد از اشغال کویت توسط صدام پدرم مقدار زیادی خواروبار در انبار ذخیره کرد به طوری که در انبار جا، نبود، بنابراین کیسه‌های برنج را در اتاق مادر بزرگ گذاشت.)

با بررسی زمان‌های مختلف در رمان نارنجه می‌توان به این نتیجه رسید که حارثی با استفاده از عناصر طبیعی و تاریخی توانسته است مخاطب را با اوضاع و شرایط حاکم بر زمان‌های بیان شده در رابطه با شخصیت‌ها بیان کند. با توجه به حوادث بیان شده، نویسنده توجه زیادی به اتفاقات مرتبط به جوامع عربی داشته و با توجه به مخاطبینی که سختی‌های مختلفی را تجربه کردند و جنگ‌های



متعددی مانند رژیم صهیونیست، حضور آمریکا در منطقه، استعمار کشورهای اروپایی و غربی را پشت سر گذاشته‌اند، توانسته خاطرات تلخی که بر کشورهای عربی حاکم بوده را بازگو کرده و با یادآوری شرایط سختی که حکمفرما بوده، به ملت‌های عربی بفهماند زمان ظلم ستیزی فرا رسیده و نباید به بیگانگان که باعث اذیت و رنج هموطنان شده‌اند اجازه حضور دهند.

با بررسی رمان «نارنج» متوجه می‌شویم نویسنده همانند جهانگردی با تجربه در زمان به موقعیت‌های مختلف سفر کرده و با ایجاد گستره جغرافیایی وسیعی توانسته است مکان‌های مختلفی را وارد داستان کرده و به تناسب هر یک از حوادث داستانی، محدوده‌ای با ویژگی‌های خاص خود برای جلب رضایت مخاطب ایجاد کند.

مکانی که در ابتدای داستان بیان شده، فضایی مربوط به زندگی زهور در خوابگاه دانشجویی است. همانطور که در داستان مشاهده می‌شود، زهور از سرزمین مادری خود عمان دور شده و به یکی از کشورهای اروپایی (انگلیس) مهاجرت کرده است.

یکی دیگر از حوادث داستان که در محدوده مکانی صورت گرفته و ویژگی‌های مکان در آن محسوس است، روایت سفر سمیه خواهر زهور به اتفاق همسرش به یکی از روستاهای اطراف می‌باشد که این سفر با اتفاقات ناگوار همراه شده و همسر سمیه فوت می‌کند. در فصلی به نام «الرحله» به این موضوع پرداخته شده است.

یکی از مکان‌هایی که اتفاقات زیادی در آن رخ داده و شخصیت‌های زهور، کحل و عمران در آن به گفتگو پرداخته‌اند، کافه ای به نام سه میمون است. در این مکان شخصیت‌ها از افکار، گذشته، خاطرات و تصمیم‌های خود سخن گفته و می‌توان این مکان را جایی برای گردهمایی فرهنگی و اندیشه‌های مختلف نامید.

زنگبار یکی از مکان‌هایی است که حضور پررنگی در حوادث مختلف داستان دارد. شخصیت‌هایی مانند سلمان، ریا و رایه در این منطقه کنش‌ها و فعالیت‌هایی را انجام داده و بنت عامر نیز در این منطقه مدتی را زندگی کرده است. در جایی از رمان می‌خوانیم که ریا و رایه پس از فوت پدرشان وارد زنگبار می‌شوند تا در خانه سلمان اقامت کنند: «الصغیرتان ولم تفلت إحداهما ید الأخری حتی رست السفینة علی ساحل زنجبار.» (همان: ۸۱)

(دو دختر بچه دستان یکدیگر را رها نکردند تا اینکه کشتی در ساحل زنگبار لنگر انداخت.)

همچنین در ابتدای داستان، زمانی که نویسنده تلاش‌های سلمان برای رسیدن به زندگی بهتر را به تصویر می‌کشد، از منطقه زنگبار سخن به میان می‌آورد، جایی که سلمان به آنجا مهاجرت می‌کند: «لما ضاقت الحیاء بسلمان فی قریته، هاجر إلی زنجبار یافعا استدان واشتری مزرعة صغیرة هناك، زرعها بالموز والمانجو وجوز الهند والقرنفل وتاجر بمحصولها» (همان: ۲۸)

(وقتی که زندگی برای سلمان در روستایش سخت شد، نوجوان بود و به «زنگبار» کوچید. وام گرفت و مزرعه ای کوچک در آنجا خرید. موز و انبه و نارگیل و میخک کاشت و با محصولاتش به تجارت پرداخت.)

حارثی، با توجه به محیط جغرافیایی کشورش عمان، از مناطق مختلف کشورش استفاده کرده و مسقط را به عنوان یکی از شهرهای مهم عمان، وارد داستان کرده است. زمانی که بنت عامر آوازه دکتر توماس را شنیده، متوجه می‌شود او در مسقط حضور داشته و به زحمت و با تمام پس انداز خود تلاش می‌کند خود را به این شهر رسانده تا توسط توماس معالجه شود؛ اما کاری از دستش بر نمی‌آید.



رمان «نارنج» از پیرنگی منسجم و قوی برخوردار بوده، حوادث داستانی دارای شرایط منطقی و علی و معلولی بوده است و در خود از نظم طبیعی برخوردارند.

اما نکته‌ای که توجه به آن ضروری است، ساختار روایت داستان بوده که نویسنده با استفاده از ۴۲ عنوان مختلف، رمان را به بخش‌هایی با تعداد صفحات متوسط بین هفت الی هشت صفحه تقسیم کرده است؛ این کار باعث شده که داستان و حوادث آن به صورت سلسله وار مشاهده نشود و مخاطب برای اطلاع از ادامه کنش یک شخصیت و قرار گیری او در موقعیت‌هایی مانند گره افکنی، تعلیق، بحران و... می‌بایست چند فصل را منتظر مانده و در این میان متونی را مطالعه کند که به شخصیت‌های دیگر اختصاص دارد. اما این مسأله عیب یا نقص نیست؛ چرا که «داستان منسجم به هر گونه که روایت شود، اگر در آن ویژگی‌های روایتی، انسجام و توالی را رعایت شود و پایانی خوب داشته باشد و مخاطب را بر دو یا چند راهی قرار ندهد داستانی خوب است.» (سلیمانی، ۱۳۹۸: ۲۰۳)

با توضیحات فوق، پیرنگ از وابستگی به خط داستانی و سیر روایتی خارج شده و باعث به وجود آمدن پیرنگ شخصیتی شده است؛ «این پیرنگ بر احوال شخصیت‌های داستان تمرکز داشته و در آن، موفقیت‌ها، شکست‌ها و خصوصیت‌های درونی و بیرونی شخصیت‌ها به همراه کنش آنان، دچار تحول می‌شود.» (گرین، ۱۳۸۳: ۹۹)

با توجه به حضور شخصیت‌های مختلف در رمان مذکور و بیان حوادث مختلف طی داستان که ارتباط نزدیکی با آنان دارد، می‌توان پیرنگ مجزایی برای هر یک از شخصیت‌ها در نظر گرفت که در آخر داستان، تحت سیطره پیرنگ کلی قرار گرفته و نویسنده به وسیله یک پیرنگ کلی تمامی این خرده پیرنگ‌ها را به سرانجام رسانده است. داستان‌هایی که از خرده پیرنگ‌ها برخوردارند، «متمایز از داستان‌های کلاسیک هستند که تنها دارای یک پیرنگ بوده و تمام داستان ذیل یک خط داستانی به نهایت می‌رسند. اما در داستان‌های نوین با حضور چند پیرنگ که اصولاً متمرکز بر شخصیت‌ها و اعمال آنان بوده است داستان چند خط داستانی داشته و برای رسیدن به پیرنگ اصلی، می‌بایست بر آن‌ها تمرکز کرد.» (بدوی، ۱۹۹۳: ۷۴)

با این توضیح به نظر می‌رسد، اولین مرحله به منظور دست‌یافتن به خرده پیرنگ‌ها، بیان خطوط داستانی موجود در رمان باشد. این داستان از چهار خط اصلی به وجود آمده است:

۱- سرگذشت بنت عامر

۲- سرگذشت زهور

۳- سرگذشت سرور و کحل

۴- سرگذشت عمران

لازم بذکر است تمامی خطوط داستانی اصلی فوق دارای اتفاقات و حوادث فرعی دیگر بوده که در ادامه دو مورد از مهم‌ترین این داستان‌ها که در رابطه با خطوط داستانی اصلی بوده و در سرنوشت داستان و پیشبرد خط داستانی اثر گذارند ذکر شده و مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

سرگذشت بنت عامر



در بررسی پیرنگ شخصیت بنت عامر، نویسنده به دوره کودکی تا زمان مرگ او پرداخته است. نقطه شروع پیرنگ شخصیت بنت عامر در ابتدای داستان، آنجا است که او به غذای پدرش دست می‌زند و با بداخلاقی او مواجه می‌شود. این قسمت یک مقدمه چینی است تا ذهن مخاطب برای رسیدن به کنش صعودی و گره افکنی داستانی شخصیت بنت عامر آماده شود.

گره افکنی در روایت بنت عامر زمانی است که او به دلیل مشکل بینایی اش و خرافاتی که پیرامون آن وجود داشته از خانه طرد شده و مجبور می‌شود برای استمرار زندگی به همراه برادرش به کار ذغال سازی در بیابان‌های روستایشان بپردازد. اما این مرحله مدت زیادی ادامه نیافته و بنت عامر با دعوت سلمان و ثریا به خانه آن‌ها نقل مکان می‌کند. از آنجا که «یکی از ویژگی‌های تعلیق ایجاد انتظار در مخاطب به منظور دنبال کردن داستان است» (یونسی، ۱۳۶۹: ۲۰۰) در ادامه، طی جریان داستان، متوجه حضور نقاط تعلیق (هول وولا) در مورد این شخصیت می‌شویم. اما یکی از مهمترین و ادبی ترین نقطه‌های تعلیق در مورد این شخصیت، مربوط به زمانی است که او دوست داشت مانند زنان دیگر روستا شال محلی (لیسو یا مصر) داشته باشد؛ به همین منظور به شال‌فروشی رفته و زمانی که فروشنده که مردی مسن بوده، متوجه می‌شود بنت عامر پول کافی برای خرید شال ندارد، به او پیشنهاد بی‌شرمانه می‌دهد؛ اما بنت عامر به شدت با او برخورد کرده و از مغازه خارج می‌شود.

تعلیق به این صورت و با این پرسش‌ها در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد که آیا بنت عامر قید شال را زد؟ آیا او با دیدن زنان دیگر دوباره به فکر خرید چنین شالی نیفتاد؟ آیا در ادامه پولی به اندازه خرید شال بدست نمی‌آورد؟

اما این تعلیق با سپری شدن داستان و در فصل بعدی، زمانی که خواهر شخص شال فروش به خانه بنت عامر مراجعه کرده و از او می‌خواهد شال را از او قبول کند و برادرش را ببخشد و قبول کند هزینه‌ی آن شال را قسطی بپردازد، بنت عامر خوشحال می‌شود. برای همین، به منظور جبران این هزینه، زمان بیشتری برای زنان ذغال فروش کار کرده و زمانی که نزدیک عید شده و می‌خواهد پول شال را پرداخت کند، متوجه می‌شود شال فروش در شرف مرگ قرار دارد.

پیرنگ داستانی شخصیت زهور

یکی دیگر از شخصیت‌های داستان که پیرنگ آن در خدمت پیرنگ کلی داستان بوده و تأثیر مستقیمی بر پیرنگ رمان داشته است، شخصیت زهور است. این شخصیت با شیوه‌ی خاطره نویسی در حال بیان روایت‌های مختلف از شخصیت‌های داستانی می‌باشد. به همین منظور شاهد حضور این شخصیت از ابتدا تا انتهای داستان بوده و تا زمانی که پیرنگ همه شخصیت‌ها را به مرحله گشایی نرساند، از داستان خارج نمی‌شود.

پیرنگ این شخصیت به صورت غیر منظم بیان شده و حوادث نظم طبیعی خود را ندارند. به گونه‌ای که شروع داستان زمانی است که وی در خوابگاه بوده و وقایع دوران ۲۳ سالگی خود را به تصویر می‌کشد. اما با بیان خاطرات خود در قالب داستان، نظم طبیعی حوادث داستان را برهم زده و بر اساس بازگشت زمانی مد نظر خود، نظم داستانی را بر نظم طبیعی حوادث ترجیح داده است. به همین منظور، در اواسط داستان با مقدمه چینی در مورد شخصیت زهور مواجه می‌شویم که برای اولین بار، نویسنده تصویری از شخصیت او را به خواننده ارائه می‌کند که دختر بچه خردسالی است که نزد مادر بزرگ خود نشسته و بنت عامر در حال شانه کردن موهای او است. این صحنه، مقدمه‌ای برای حضور شخصیت زهور در داستان می‌شود.

با عبور از مقدمه چینی و مشاهده کنش صعودی این شخصیت، شاهد گره افکنی‌های مختلفی در خصوص این شخصیت می‌باشیم. می‌توان مهمترین گره افکنی‌های این شخصیت را در آشنایی با بنت عامر دانست. چرا که بنت عامر با بازگو کردن خاطرات مختلف



خود، باعث ایجاد نگرشی جدید در شخصیت زهور و تغییر دید وی به دنیای اطراف شده است. یکی دیگر از گره افکنی‌های وی، آشنایی با شخصیت سرور و خواهرش در دانشگاه بوده که درگیر اختلاف‌های میان این دو خواهر شده و تجربیات جدیدی را کشف می‌کند. اما مهمترین و اساسی‌ترین گره افکنی در مورد این شخصیت، یادآوری خاطرات بنت عامر و تطبیق زندگی آن دوره با تجربیاتی است که از دوره فعلی کسب کرده است؛ این امر به برزخی برای او تبدیل شده و با خود می‌گوید اگر بنت عامر بود چه نگاهی به دنیای فعلی داشت؟

تعلیق یکی از ویژگی‌هایی است که همواره «با شخصیت اصلی داستان همراه بوده و نویسنده با استفاده از این شخصیت تصمیم می‌گیرد در کدام قسمت از داستان، مخاطب را به چالش کشانده و با استفاده از آن، مخاطب را به ادامه داستان دعوت کند.» (شولتز، ۱۳۹۴: ۲۵۴) بنابراین شخصیت زهور در تعلیق‌های فراوانی قرار گرفته است که باعث جذب مخاطب به موقعیت فعلی و ادامه روند داستانی شده است. یکی از مهمترین تعلیق‌هایی که در این داستان مشاهده می‌کنیم، مربوط به زمانی است که با کریستین در مورد وضعیت روانی خود صحبت کرده، به او پیشنهاد می‌کند نزد روانپزشکی برود که دوست اوست. زمانی که به دیدار او می‌رود و وارد جلسات مشاوره می‌شود، متوجه شده به افسردگی دچار شده و در این حین دو تعلیق برای مخاطب به وجود می‌آید. ۱- آیا زهور می‌تواند بر افسردگی غلبه کند؟ ۲- جلسات مشاوره تا کجا ادامه داشته و چه تأثیری بر درمان زهور می‌گذارد؟

بحران، بخش دیگری از پیرنگ است که نویسنده به خوبی توانسته است در شخصیت و اعمال زهور آن را نمایان کرده و خط داستانی آن را ادامه دهد تا به کمال و پختگی برسد. یکی از بحران‌هایی که این شخصیت در کودکی با آن مواجه شده و تا زمان دانشجویی از ذهنش خارج نشده است، دیدن صحنه جسد زن کولی بوده است. این اتفاق در ۲۰ سالگی او، زمانی که مادر بزرگش بنت عامر را غسل می‌دادند و کفن می‌کردند برای او تکرار شده است. اما بحران اصلی که شخصیت زهور با آن درگیر شده، وارد شدن او به یک رابطه‌ی عاشقانه سه نفره است. زمانی که او با عمران برخورد داشته و با رفتار، شخصیت و طرز فکرش آشنا می‌شود، نسبت به او کششی پیدا کرده و در مواقع احساسی، خودش را در کالبد معشوقه عمران (کحل) تصور کرده و به این روش خودش را تسکین می‌دهد.

نقطه اوج مربوط به این شخصیت، زمانی است که در کافه معروف به سه میمون «القرود الثلاثة» برای آخرین بار با عمران دیدار می‌کند. پس از این دیدار، عمران برخلاف آنچه که در کودکی تصور می‌کرد، برای مدت کوتاهی به پاکستان باز می‌گردد. در غیاب عمران، زهور با کحل در کافه مذکور می‌نشیند و از شدت علاقه و دلتنگی‌اش نسبت به عمران سخن می‌گوید. این قسمت بلافاصله به گره‌گشایی ختم شده و زهور در آن هنگام احساس درونی عمران را درک کرده و صبحش را با یاد او آغاز می‌کند. یکی دیگر از گره‌گشایی‌هایی که به شخصیت زهور مرتبط است، موضوع مهاجرت او به اروپا و دلایل این سفر است که در انتهای داستان، زمانی که در مورد فضای خانه و خانواده خود صحبت می‌کند به آن می‌پردازد. همچنین زمانی که در سنین کودکی با دو دختر از محله دیگر با نام‌های علیان و فطوم کتک‌کاری می‌کرد می‌توان شاهد نقطه اوج و گره‌گشایی باشیم؛ چرا که این موضوع بارها تکرار شده و آخرین بار زهور تصمیم می‌گیرد جواب سختی به آن‌ها بدهد. این دیدار آخر که نقطه اوج بوده، در بردارنده گره‌گشایی است؛ چرا که نویسنده پس از این حادثه عنوان می‌کند که برای آخرین بار این اتفاق افتاده و دیگر تکرار نشده است. با توجه به اینکه پیرنگ شخصیت زهور از نوع بازگشت به گذشته (Flash back) است؛ به همین منظور وی در ابتدای داستان با تصویری از زمان حال که دانشجویی یکی از دانشگاه‌های اروپا بوده داستان را آغاز کرده و با مرور خاطرات به گذشته رفته و دوباره پس از مرور خاطرات، به زمان حال می‌آید. این پیرنگ نشان‌دهنده پرش زمانی، عدم رعایت نظم، سیال بودن زمان و عدم محدودیت زمانی در متن روایت می‌باشد.



نتایج

حارثی در این رمان از شخصیت‌های متعددی استفاده کرده است که به دو دسته اصلی و ثانویه تقسیم می‌شوند. شخصیت‌های زهور، سرور و بنت عامر از شخصیت‌های اصلی داستان به شمار می‌آیند که از میان آنها، شخصیت زهور قهرمان داستان بوده و با حضور فعال در داستان، اکثر متن روایت را به خود اختصاص داده است. شخصیت‌های ثانویه داستان عبارتند از: سمیه، سلمان، ثریا و زن کولی. این شخصیت‌ها هر یک به فراخور نیاز داستان به نقش آفرینی هر یک از ابعاد شخصیتی، روانی، جسمانی و یا اجتماعی آنان، در متن داستان و خلق صحنه‌ها حضور دارند.

عنصری که در این رمان از جایگاه مهمی برخوردار است، زمان و مکان است. زمان در این رمان از طریق حوادث تاریخی مانند جنگ جهانی دوم و کاربرد اسامی پادشاهان عمان مشخص می‌شود. همچنین عناصر زمانی مانند فصل‌ها، گذر ایام و شب و روز یکی دیگر از نشانه‌های حضور زمان در این رمان است. مکان در این رمان نامحدود بوده و نویسنده با گذری سریع میان مکان‌هایی مانند عمان و انگلیس در حال ارائه داستانی با گستره نامحدود است.

پیرنگ به عنوان یکی از عناصر اصلی داستان که باعث ایجاد خط داستانی می‌شود، در این رمان متفاوت از آثار ادبی کلاسیک بوده و به صورت خرده پیرنگ و با تمرکز بر کنش شخصیت‌های اصلی و ثانویه بیان شده است. به دلیل فصل بندی داستان و ارائه متن روایی همانند مجموعه‌های تلویزیونی، حوادث داستان به صورت متوالی و دارای نظم زمانی بیان نشده و به منظور رسیدن به پیرنگ اصلی داستان، می‌بایست در ابتدا پیرنگ شخصیت‌های مختلف را مورد بررسی قرار داده و به پیرنگ کلی آن دست یافت. به همین منظور، رمان «نارنج» همانند رمان‌های کلاسیک از گره افکنی، بحران، اوج و سایر اجزای پیرنگ برخوردار نبوده و توالی حوادث بر اساس نظم طبیعی در آن مشاهده نمی‌شود.

منابع

- بدوی، محمد، (۱۹۹۳ م)، الروایة الجديدة فی مصر دراسة فی التشکیل وایدئولوجیا، ط ۱، قاهره: مؤسسه الجامعیة.
- بناساز، سکینه، (۱۳۹۴ ش)، نقد کهن‌الگویی شخصیت مرد در شعر معاصر عرب (مطالعه موردی: نازک الملائکه، فدوی طوقان، غاده السمان، سعاد صباح، دانشگاه تهران).
- تقی زاده، سید حسن، (۱۳۹۸ ش)، زبان فارسی و ادبیات آن، ج ۳، تهران: توس.
- الحارثی، جوخه، (۲۰۱۶ م)، نارنج، بیروت: دارالآداب.
- حنینه، طبیش، (۲۰۲۱ م)، الروایة والتراث الشعبي "قراءة فی روایة سیدات القمر لجوخة الحارثی"، «مجلة إشکالات فی اللغة و الأدب»، م ۱۰، عدد ۴، صص ۱۹۳-۲۰۳.
- دقاق، عمر، (۱۳۹۳ ش)، ملامح النشر الحديث و فنونه، قم: ذوی القربی.
- سلطانی، اکبر، (۱۳۸۷ ش)، روایت پساساختاری، تهران: شریف.
- سلیمانی، محسن، (۱۳۹۸ ش)، تأملی دیگر در باب داستان، تهران: سوره مهر.



- شولتز، دوان ؛ الن شولتز، سیدنی، (۱۳۹۴ش)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه: یحیی سید محمدی، چاپ ۳۱، تهران: ویرایش.
- صافی، قاسم، (۱۳۷۹ش)، سرزمین و مردم پاکستان، تهران: ارشاد.
- طبوش، عایشه، (۲۰۲۰م)، حیا و الأعمال الروائیة لجوخة الحارثی، الجزائر: دارالقدس.
- فوستر، تامس، (۱۳۶۹ش)، ادبیات داستانی، ترجمه رقیه اسدیان، تهران: چهل کلاغ.
- گرین، کیت، سایر همکاران، (۱۳۸۳)، درسنامه نظریه و نقد ادبی، ترجمه لیلا بهرانی محمدی، تهران: روزنگار.
- میرصادقی، جمال، (۱۳۸۰ش)، عناصر داستان، چ ۲، تهران: انتشارات سخن.
- یونسی، ابراهیم، (۱۳۶۹ش)، هنر داستان نویسی، تهران: امیر کبیر.
- Cuddon, J.A; Dictionary of Literary terms and Literary theory (revised by: c. E Preston): UK: Penguin Books, ۱۹۹۹.